جلسه 360

چهارشنبه 20/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در لباس مشکوک بود به مناسبت بحث نهی که تقسیم شد به نهی استقلالی و نهی ضمنی، و ما گفتیم در نهی ضمنی هم انحلال هست به شرط اینکه متعلق نهی ضمنی عرفا منوع برای موضوع نباشد. اگر مثل جئنی بماء لیس بمالح بود ما مشکل می دانیم تمسک به برائت از مانعیت را در جائی که شک داریم این آب مالح هست یا نیست. و این فرق می کند با مثال لباس مشکوک که نهی از لبس ما لایؤکل لحمه نهی از فعل آخری است که مقارن است با نماز.

واز این مطلب ما این نکته ظاهر شد که این مطلبی که از مرحوم آقای خوئی ظاهر می شود در بحث ماء الوضوء، که فرموده اند چون در ماء الوضوء طهارت شرط است ولذا باید احراز کرد طهارت ماء الوضوء را. مثال می زنند می فرمایند اگر ما علم اجمالی داشتیم که یا این لباس نجس است یا این آب، قاعده طهارت در این لباس با قاعده طهارت در این آب تعارض می کنند. اما قاعده حل نسبت به شرب آب جاری است بلامعارض، چون خطاب مختص است. خطابی که از اصول عملیه داشتیم و فقط در یک طرف از اطراف علم اجمالی جاری بود او حجت است، وخطاب مشترک بین طرفی العلم الاجمالی با آن تعارض نمی کند چون خطاب مشترک مبتلا به تعارض داخلی است. و ما این مطلب را در بحث خودش قبول کردیم گفتیم خطاب مشترک مجمل می شود نسبت به اطراف علم اجمالی ولی خطاب مختص مبین است مبتلا به تعارض داخلی نیست. مرحوم آقای خوئی هم بر این اساس گفته اند با این آب نمی شود وضوء گرفت چون طهارت شرط ماء الوضوء است و باید احراز کرد طهارت ماء الوضوء را، وفرض این است که طهارت آن احراز نشده است لتعارض قاعدة الطهارة فیه مع قاعدة الطهارة فی الثوب. اما نسبت به شرب ماء مشکلی نداریم چون قاعده حل می گوید شرب این ماء حلال است.

ما عرضمان این است که اگر نجاست ماء الوضوء هم مانع بود کما هو ظاهر الادله که فرموده اند: إن وقع فیه قذر فلاتتوضأ منه، ما خطاب هایی که داریم به لسان نهی از وضوء است به آب نجس، وطبق استظهاری که مرحوم آقای خوئی از خطاب های شرعیه می کنند باید استظهار کنند که این ارشاد است به مانعیت نجاست ماء الوضوء. ما دلیلی نداریم که توضأ بماء طاهر.

آنوقت ما عرضمان است که حتی بنابراینکه نجاست ماء الوضوء مانع باشد چون نجاست و طهارت وصف منوع ماء است، می شود مثل جئنی بماء لیس بمالح، این هم می گوید توضأ بماء لیس بنجس. حد تکلیف مشخص است، باید با آبی وضوء بگیریم که نجس نیست شک داریم که ما با این آب که وضوء گرفتیم امر به وضوء بماء لیس بنجس را یا امتثال نکردیم. معمولا روایات ما به لسان نهی از وضوء به آب نجس است من روایتی مخالف آن پیدا نکردم. ولی به نظر ما مهم این است که چون طهارت و نجاست وصف ماء است و منوع و مصنف است، ولذا برائت از مانعیت اینجا جاری نمی شود. چون عرفا معنایش این است که وضوء بگیر با این قسم از آب که پاک است یا به تعبیر دیگر با این قسمی که نجس نیست. امر است به وضوء با این قسم خاص از آب. و ما شک داریم با این قسم خاص از آب وضوء گرفتیم یا نگرفتیم ولذا باید احتیاط کنیم.

اما در لباس مشکوک چون لبس ما لایؤکل لحمه فعل آخر است، کأنه فرمود نماز بخوان در نماز لباس حرام گوشت نپوش، در لباس مشکوک شک می کنیم که آیا نهی ضمنی داریم یا نه، برائت از نهی ضمنی جاری می کنیم.

بحث در جایگزین های برائت از مانعیت بود. کسانی که برائت از مانعیت را قبول نکنند این جایگزین ها را جایگزین قرار بدهند:

جایگزین اول برای برائت از مانعیت قاعده حل بود که به سه نحو تطبیق می شد. نحو اول اینکه ما در لحم آن حیوانی که این لباس از او اخذ شده است قاعده حل جاری کنیم. و این قاعده حل حلیت تکلیفیه لحم آن حیوان را اثبات می کند، نمی دانیم این چرم را از روباه گرفته اند یا از گوسفند گرفته اند، می گوئیم آن حیوانی که این چرم از او گرفته شده گوشتش حلال است.

مرحوم نائینی فرموده است: ظاهر فأما ما حرم اکله فالصلاة فیه فاسد، یا صل فی ما لایؤکل لحمه این است که عنوان مشیر است به انواع. اما ما حرم اکله یعنی آن نوعی که وصف مشیرش این است که حرام گوشت است. اما حرام گوشت بودن موضوع نیست. موضوع همان عناوین ذاتیه حیوانات هستند. گرگ، شیر، خرگوش، اینها موضوعند. منتهی عنوان انتزاعی ومشیر آن ما حرم اکله است. و برای حلال گوشت هم حلال گوشت عنوان مشیر است به آن انواع حیواناتی که حلال گوشت هستند. خب قاعده حل که ثابت نمی کند که این نوع حیوانی که چرم از او گرفته شده است چه نوع حیوانی است.

اقول: جواب این اشکال این است که عنوان مشیر بودن خلاف ظاهر است. اصل در عناوین این است که عنوان مشیر نیست خودش موضوع است. این بسیار بعید است که شارع بخواهد از عنوان ما حرم اکله به عنوان رمز استفاده کند. ظاهر این است که این عنوان موضوع است برای حکم. ونتیجه می گیریم اختصاص به عناوین ذاتیه ندارد. لباس متخذ از حیوان جلال در نماز مبطل نماز است، ولو نوعش گوسفند است اما بالاخره جلال است و مصداق ما حرم علیک اکله هست، عنوان ذاتی خصوصیت ندارد.

اشکال دومی را مرحوم نائینی مطرح کرده وآقای خوئی هم قبول کرده است. فرموده اند: قاعده حل حلیت فعلیه را اثبات می کند، می گوید گوشت این حیوانی که چرم از او گرفته اید حلال فعلی است، اما موضوع بحث نماز در لباس حیوان حرام گوشت یا نماز در لباس متخذ از حیوان حلال گوشت حرام وحلال طبعی و ذاتی است. چرا؟ برای اینکه سؤال می کنیم که اگر کسی مضطر شد به اکل لحم ارنب، این می شود حلال فعلی، آیا می شود در حلد او نماز بخواند؟ چون یک لشکری در بیابان گیر کرده اند از شدت گرسنگی در حال نابودی هستند یک خرگوشی پیدا کردند او را تذکیه و صید کردند و کباب کردند وبه اندازه سدّ رمق خوردند. خب این حلال است چون مضطر هستند، اما نمی شود در پوست او نماز بخوانند. از آن طرف، اگر یک گوسفندی گوشتش مسموم بود آیا می شود بگوئیم که در اجزاء این گوسفند نمی شود نماز خواند چون این گوسفند گوشتش حرام فعلی است لکونه مسموما، لکونه مغصوبا؟ یا اصلا میته است، شاة میته، پشم او را می چینیم با او لباسی تهیه می کنیم و نماز می خوانیم، هیچ کس اشکال نکرده با اینکه لحم میته حرام فعلی است.

پس ملاک حرام فعلی نیست، ملاک حلال فعلی نیست. ملاک این است که نماز در لباسی که متخذ است از حرام طبعی وذاتی باطل است ونماز در لباس متخذ از حلال طبعی وذاتی صحیح است. قاعده حل اثبات حلیت فعلیه کرد نه اثبات حلیت طبعیه و ذاتیه. نسبت بین حلیت ذاتیه و حلیت طبعیه هم عموم من وجه بود.

اقول: این اشکال هم ناتمام است. زیرا عنوان حلال و حرام ذاتی وطبعی که در روایت نیامده است. انصراف فأما ما حرم علیک اکله به آن حرام الاکل بودن به عنوان اولی است لولا طرّو عناوین ثانویه. خب ما قاعده حل می کنیم در همان فرضی که عنوان ثانوی طاری نشود، می گوئیم گوشت آن حیوانی که این چرم را از او گرفته اند حرام نیست حلال است حتی در حال اختیار، حتی در حالی که مضطر نیستیم. خب ما حلیت طبعیه به عنوان حلیت طبعیه که در روایات نداریم. حلیت طبعیه یعنی حلیت فی حال الاختیار و فی حال عدم طرو العناوین الثانویة. خب ما قاعده حل را جاری می کنیم به لحاظ همان فرضی که عنوان ثانوی طاری نشود و مضطر نشویم به اکل لحم، مسموم هم نباشد. می گوئیم در این حال خوردن گوشت آن حیوانی که آن چرم را از او گرفتیم حلال بود. خب این نتیجه اش می شود حلال طبعی وذاتی دیگر. عنوان حلال طبعی وذاتی که موضوع اثر قرار نگرفته است.

پس به نظر ما این اشکال هم وارد نیست. بله ما قبول داریم این تطبیق قاعده حل اخص از مدعاست، در جائی مفید است که بدانیم این چرم را از حیوان گرفته اند، نمی دانیم آن حیوان حلال گوشت بود یا حرام گوشت. اما جائی که نمی دانیم این چرم روباه است یا چرم مصنوعی است، اینجا چطور قاعده حل جاری کنیم در آن حیوانی که این چرم را از او گرفته اند. خب اگر این چرم را از حیوان گرفته اند که روباه است، ما احتمال می دهیم که این چرم مصنوعی باشد، قاعده حل را چطور جاری کنیم در لحم آن حیوان. ولذا این تطبیق اخص از مدعاست.

نحوه دوم تطبیق قاعده حل: به این است که مرحوم صاحب حدائق فرموده است. فرموده: نماز در این لباس مشکوک نمی دانیم حلال است یا حرام. اگر این لباس مشکوک لباس متخذ از حیوان حرام گوشت باشد این نماز می شود حرام، اگر این لباس متخذ از حیوان حلال گوشت باشد یا چرم مصنوعی باشد می شود حلال. کل شیء لک حلال را بر نماز در این لباس مشکوک تطبیق می کنیم.

در اشکال به صاحب حدائق فرموده اند: شما در نماز بحث از حلال و حرام تکلیفی که نبود که قاعده حل را جاری کردید. بحث از حلال و حرام وضعی بود. یعنی نماز در لباس مشکوک که یقینا حرام تکلیفی نیست، فوقش حرام وضعی است یعنی باطل است. قاعده حل فقط حلیت تکلیفیه را بیان می کند در مقابل حرمت تکلیفیه، اثبات حلیت وضعیه در موارد شک نمی کند.

مرحوم آقای خوئی غیر از اینکه می فرماید که مفاد کل شیء لک حلال این است که هر چیزی حلال است یعنی تکلیفا می توانی مرتکب بشوی حتی تعرف أنه حرام فتدعه، ظاهرش این است که تا نفهمیدی حرام تکلیفی است فهو حلال تکلیفا. بعد فرموده است اگر شما بگوئید کل شیء لک حلال اطلاق دارد نسبت به حلیت وضعیه، تأسیس فقه جدید لازم می آید. چرا؟ برای اینکه شما در موارد شک در وجود شرط می توانید قاعده حل جاری کنید با این بیان. شک دارم این شستنم لباس متنجس را بالماء است أو بغیر الماء. اگر غسل بالماء است حلال وضعی است، اگر غسل بغیر ماء است حرام وضعی است، کل شیء لک حلال. نمی دانم این وضوئم به ماء است یا به غیر ماء، کل شیء لک حلال. نمی دانم نمازم به طرف قبله است یا پشت به قبله است، کل شیء لک حلال. حلال وضعی است یعنی صحیح است. اینکه فقه جدید شد که در موارد شک در وجود شرط یا موارد در شک در وجود مانع ما بیائیم قاعده حل جاری کنیم. اگر بناست حلیت شامل حلیت بشود لازمه اش این است که قاعده حل را جاری کنیم مگر عموم یا اطلاقی برخلاف آن باشد. و این قابل التزام نیست.

در مقابل این نظر، بزرگانی همچون آقای بروجردی وحضرت امام و آقای سیستانی فرموده اند: در کجای حلال نوشته حلال تکلیفی؟ در کجای حرام نوشته شده حرام تکلیفی؟ حلال یعنی روا. احل الله البیع یعنی حلال تکلیفی؟ نه، بلکه یعنی بیع رواست. إذا کان الوبر ذکیا حلت الصلاة فیه، اگر وبر ذکی بود یعنی از حیوان حلال گوشت بود (اینجور معنا کنیم) فقد حلت الصلاة فیه. یا إذا کان الوبر طاهرا فقد حلت الصلاة فیه. حلت الصلاة فیه یعنی صلاة در آن تکلیفا حلال است. نماز در وبر غیر ذکی که تکلیفا حرام نیست وضعا حرام است. حضرت امام در اول کتاب الخلل فی الصلاة می فرماید اصلا معنای حلیت، حلیت تکلیفیه نیست، حلیت یک معنای اعمی دارد، حرمت یک معنای اعمی دارد. حرمت یعنی ممنوع. حالا این ممنوع یک مصداقش این است که تکلیفا ممنوع است مثل کذب، یک مصداقش وضعا ممنوع است مثل بیع ربوی. البته بیع ربوی هم تکلیفا ممنوع است و هم وضعا. نکاح با اخت الزوجة وضعا حرام است یعنی باطل است. اینکه در قرآن می فرماید حرمت علیکم امهاتکم تا و أن تجمعوا بین الاختین این حرام وضعی است دیگر، یعنی باطل است ازدواج با اینها.

آقای سیستانی یک شاهدی هم از روایات پیدا کرده اند، می فرمایند در موثقه سماعة در ابواب القیام در صلاة می گوید من نمی توانم نماز اختیاری بخوانم چون چشمم آب آورده بود عمل کرده ام، باید چیزی را بالا بیاورم روی او سجده کنم، یا زن مهر را بالا بگیرد روی او سجده کنم، روی زمین نمی توانم سجده کنم. حضرت فرمود: ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه، خب نماز در حالی که بر زمین سجود نکنی که حرام تکلیفی نیست، حرام وضعی است، در عین حال حضرت قاعده ما من شیء محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه را بر آن تطبیق فرمود.

ولذا این بزرگان فرموده اند حلیت و حرمت اعم از وضعیه وتکلیفیه است.

اقول: به نظر ما حق با آقای خوئی است، ولی نقض ایشان وارد نیست. تأسیس فقه جدید لازم نمی آید. حق با آقای خوئی است که انصراف کل شیء لک حلال به حلال تکلیفی است. اگر متعلق حلیت یا حرمت عبادت یا معامله بود، حلت الصلاة فیه حرمت الصلاة فیه یا حل البیع حرم البیع، متوقع در عبادت این است که امتثال امر و مسقط امر باشد. وقتی می گویند حرام است یعنی شما را به آن هدف نمی رساند، محرومی از رسیدن به آن هدف امتثال امر. و اگر بگویند نماز در این شیء حلال است یعنی شما به هدفت که امتثال امر است می رسی. یا در معامله هدف از معامله نقل و انتقال و ترتب اثر است. وقتی می گویند نهی النبی عن بیع الغرر یعنی به آن هدف نمی رسی، احل الله البیع یعنی به آن هدف می رسی. چون آدم عبادت که انجام می دهد برای هوا و هوس که نیست، معامله هم که می کند برای سرگرمی نیست. عبادت می کند برای امتثال امر، معامله هم می کند برای ترتب اثر نقل و انتقال وامثال آن.

اما در افعال تکوینیه غیر عبادات و معاملات، آنجا ظاهرش زجر تکلیفی است. وقتی می گویند حرام ظاهرش این است که تکلیفا نباید این کار را بکنی، حلال هم یعنی تکلیفا می توانی این کار را بکنی. در حدیث حل هم که متعلق حل عبادت ذکر نشده است، معامله ذکر نشده است. کل شیء لک حلال، متعلقش شیء است، پس انصراف حلال به حلال تکلیفی است. غلبه استعمال حلیتی که اضافه به شیء می شود غیر العبادة والمعاملة در حلیت تکلیفیه است. و لااقل من الشک، شما احتمال که می دهید که حرف ما درست باشد که کل شیء لک حلال ظهور نداشته باشد در حلال وضعی. احتمال که بدهید کافی است که نتوانید اطلاق گیری بکنید.

بله آن حدیثی هم که آقای سیستانی مطرح کردند راجع به موثقه سماعه، آن حدیث را ما جواب دادیم که: آن حدیث معلوم نیست که می خواهد بگوید نماز اضطراری حرام است ولی در حال اضطرار می شود حلال. یعنی نماز در حالی که موضع سجود مرتفع است در حال اختیار حرام بود ولی بر شمای مضطر می شود حلال. نه، معلوم نیست. تطبیق شاید به لحاظ ترک نماز اختیاری باشد. ترک نماز اختیاری واقعا حرام تکلیفی است، منتهی حرام تکلیفی ای است که شامل ترک واجب هم می شود، چون در خود روایات به ترک واجب حرام هم می گویند. واقعا ترک نماز اختیاری حرام تکلیفی است یعنی ترک واجب تکلیفی است. شاید تطبیق روایت به این لحاظ باشد. نماز اختیاری نمی خوانی مهم نیست چون مضطری، اما اینکه نماز اضطراری می خوانی از باب الصلاة لاتسقط بحال است، والا در روزه چرا این را نمی گوئید؟ آقا من مضطرم وسط روز یک قرص بخورم برای این بیماری که دارم. ما من شیء محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه، پس این روزه صحیح است؟! این را کسی می گوید. اصلا من مضطرم در ماه رمضان نهار بخورم، حالا یک نهار به کجا بر می خورد، ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه. این صوم من با یک پرس غذا حرام وضعی بود در حال اضطرار بشود حلال وضعی. کسی قائل به این حرفهاست؟ اگر بناست شما در نماز تطبیق علی القاعده می خواهید بکنید که نماز اضطراری مصداق ما من شیء محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه است خب در صوم هم تطبیق کنید. شما که تمسک به الصلاة لاتسقط بحال نکردید، شما تمسک کردید به ما من شیء محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه. آقای سیستانی اینجور فرمود، فرمود حضرت این قاعده را تطبیق کرد بر عمل فاقد جزء یا شرط فی حال الاضطرار.

پس انصاف این است که کل شیء لک حلال ظهوری ندارد در حلیت وضعیه.

ولکن نقض آقای خوئی که فرمود تأسیس فقه جدید لازم می آید وارد نیست. در موارد شک در ابتلاء به مانع، اول الکلام است که حدیث حل جاری نشود. صاحب حدائق می گوید جاری می شود. کجا خلاف ضرورت فقه است؟ کجا تأسیس فقه جدید لازم می آید؟ شما تمسک به برائت از مانعیت می کنید آنها تمسک به حدیث حل می کنند.

پس می ماند موارد شک در وجود شرط، مثل غسل بالماء که شک داریم هل غسلنا ثوبنا بالماء أم لا، صلاة الی القبلة شک داریم هل صلینا نحو القبلة أم لا. جناب آقای خوئی! خب اینجا استصحاب موضوعی هست، استصحاب عدم غسل بالماء، استصحاب عدم صلاة نحو القبلة. شمای آقای خوئی رحمة الله علیک مگر استصحاب را بر قاعده حل در حلیت تکلیفیه حاکم نمی دانید؟ حالا اگر حلیت در قاعده حل شامل حلیت وضعیه هم می شد، خب آنجا هم استصحاب موضوعی حاکم بود بر قاعده حل وضعی. چه فرق می کند؟ آن کسی که می گوید قاعده حل در حلیت وضعیه جاری می شود می گوید اگر اصل موضوعی نباشد. اما در موارد شک در وجود شرط اصل موضوعی داریم نفی می کند وجود شرط را. یا نفی می کند وجود مشروط به این شرط را. استصحاب می کنیم عدم کون ذاک المایع ماءا یا استصحاب می کنیم عدم تحقق الغسل بالماء را، استصحاب می کنیم عدم تحقق صلاة نحو القبلة را. خب این حاکم است بر قاعده حل.

پس نقض وارد نیست، ولکن ادعا ادعای درستی است، انصراف دارد قاعده حل به حلیت تکلیفیه. تطبیق سوم انشاءالله روز شنبه.